

# نا ناخودآگاه آقای روان‌پزشک

محمد رضا سرگلزایی

سرشناسه	: سر گلزایی، محمدرضا، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: نا ناخودآگاه آقای روان پزشکی / محمدرضا سر گلزایی؛ ویراستار مهسا سهاله.
مشخصات نشر	: قم: طرحواره، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱×۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۸-۳۲-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: -- Short stories, Persian, ۲۰th century
رده بندی کنگره	: PIR۸۰۹۵
رده بندی دیویی	: ۸۶۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۶۴۶۰۹۱
وضعیت رکورد	: فیبا

### انتشارات طرحواره

نام کتاب	نا ناخودآگاه آقای روان پزشکی
نویسنده	دکتر محمدرضا سر گلزایی
ویراستار	مهسا سهاله
تیراژ	۱۰۰۰ نسخه
قیمت	۵۰۰۰۰ تومان
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۸-۳۲-۳
چاپ	اول؛ تابستان ۱۴۰۰



www.tarhvareh.ir

تقدیم به «مرتضی علی اشرفی» نازنین  
که در خانه اش ربّ النوع قصّه به ملاقاتم  
می آمد!



---

---

مقدمه ۷

---

---

درماندگی های درمانگرانه! ۱۱

---

---

فصل اول: معادله ی دو مجهولی ۱۳

---

---

فصل دوم: کشور غریب ۱۸

---

---

فصل سوم: سوپر ایگو ۲۳

---

---

فصل چهارم: کافه ی درخت بلوط ۲۸

---

---

فصل پنجم: دکارت ۳۳

---

---

فصل ششم: خرگوش و عقاب ۳۹

---

---

فصل هفتم: جنگل نروژی ۴۵

---

---

فصل هشتم: برادر کشی ۵۲

---

---

فصل نهم: مهمانی خدا حافظی ۶۰

---

---

جمهوری فدرال آدهک ها ۶۷

---

---

فصل اول: تعارض ۶۹

---

---

فصل دوم: نوشابه خانواده ۷۵

---

---

فصل سوم: پراگماتیست ۷۷

---

---

فصل چهارم: ریچارد بندلر ۸۰

---

---

فصل پنجم: روح مقدّس ۸۳

---

---

فصل ششم: تنو دورا ۱۶

فصل هفتم: اودیپ ۹۰

فصل هشتم: کریستین بوبن ۹۳

فصل نهم: امضای پدر ۹۵

فصل دهم: سقراط ۹۷

فصل یازدهم: وداع ۱۰۰

## کابوس های یک کاهن پسامدرن! ۱۰۱

فصل اول: صندلی مقدّس ۱۰۳

فصل دوم: شَمَن ۱۰۹

فصل سوم: حبل المتین ۱۱۴

فصل چهارم: برزخ ۱۱۸

فصل پنجم: چگوارا ۱۲۲

فصل ششم: تحلیل رؤیا ۱۲۶

فصل هفتم: کشِ لاسِتیکی ۱۲۹

فصل هشتم: دمشق ۱۳۲

فصل نهم: سه سال بعد ۱۳۵

## مقدمه

### چرا قصه می‌گوییم؟

دوستی پیامک می‌زند و از من می‌خواهد تأثیرگذارترین کتاب زندگی‌م را برایش نام ببرم. این سؤال مرا به فکر فرو می‌برد، «تأثیر گذارترین کتاب زندگی» عبارت سنگینی است و پاسخ دادن به این سؤال دشوار است، نیاز به یک سفر درونی دارد، پس به سفر می‌روم!

کلاس سوم دبستان بودم، کتابی برایم خریدند به اسم «کودک قهرمان» که نوشته‌ی علی وافی بود. داستان کودکی مصری به نام سعید بود که نویسنده ادعا کرده بود شهر «پورت سعید» مصر به افتخار او نامگذاری شده است. ماجرای کتاب برمی‌گشت به قضیه‌ی ملّی شدن کانال سوئز به فرمان جمال عبدالناصر و هجوم نیروهای بیگانه به مصر. در داستان این کتاب، سعید (که هم سن و سال من در هنگام خواندن قصه بود!) در عملیاتی خطرناک جان خود را به خطر می‌انداخت تا تأسیسات نظامی نیروهای متجاوز را منهدم کند. آن زمان این کتاب بخشی از سرنوشت مرا ساخت و شجاعت را تبدیل به یکی از ارزش‌های متعالی و معنابخش زندگی من کرد!

کلاس چهارم دبستان «بینوایان» ویکتور هوگو را خواندم، سال بعدش «یک هلو، هزار هلو»، «بیست و چهار ساعت میان خواب و بیداری» و

«افسانهٔ محبت» صمد بهرنگی را خواندم. این قصه‌ها ذهن من را به موضوع فقر و تبعیض حساس کردند و آرمان عدالت را تبدیل به آن امر متعالی کردند که باید برای آن شجاعانه جنگید. حدود یک دهه بعد، در هفده هجده سالگی، کتاب‌های «ابوذر، سوسیالیست خداپرست» عبدالحمید جودهٔ السحار که توسط دکتر شریعتی ترجمه و حاشیه خورده بود و کتاب‌های «نان و شراب» و «دانهٔ زیر برف» اینیاتسیو سیلونه (عارف مبارز سوسیالیست ایتالیایی) تأثیر آن کتاب‌های کودکانه را در من ماندگار و پایدار کردند. کلاس اوّل راهنمایی «نون والقلم» جلال آل احمد آنقدر رویم تأثیر گذاشت که اوّلین قصهٔ زندگی‌م را در حال و هوای نون والقلم نوشتم و به دبیر ادبیاتم خانم امیر رضایی تقدیم کردم که همان زمان نویسنده شدن مرا پیش بینی کرده بود.

در دوران دبیرستان «تذکرهٔ الاولیاء» فریدالدین عطار مرا در حال و هوای صوفیانه فرو برد و یک دهه بعد، مجموعه کتاب‌های پائولو کوئلیو با ترجمهٔ کم نظیر دکتر آرش حجازی آن حال و هوا را باز در من زنده کردند؛ این بار به سراغ مثنوی معنوی رفتم و سال‌ها در کوچه پس‌کوچه‌های آن گشت و گذار کردم. اگر دنیای ارزشی ام را زلزله‌ای هفت ریشتری نلرزانده بود و «کُن فیکون» شدن دنیا، مرا به «انقلاب کوپرنیکی» هدایت نمی‌کرد شاید همچنان در هنوز در همان قصه‌ها زندگی می‌کردم.

می‌بینید؟ قصهٔ زندگی ما را قصه‌ها شکل می‌دهند!

برخی محققان علوم اعصاب به این نظریه رسیده‌اند که دو نیمکرهٔ مغز عملکردهای متفاوتی دارند. آنچه بطور معمول عملکرد منطقی می‌نامیم (تجزیه و تحلیل اطلاعات، منطق ریاضی و زبان) توسط نیمکرهٔ ی چپ مغز سازماندهی می‌شود، در حالی که ادراک هنری (زیبایی‌شناسی، درک شعر و موسیقی) توسط نیمکرهٔ راست مغز ما صورت می‌گیرد. نیمکرهٔ راست با



کارکردهایی سرو کار دارد که در ما ایجاد احساسات می‌کنند و قدرت هنر از همین جا ناشی می‌شود؛ بسیاری از رفتارهای ما بر پایه تفکر منطقی و ارزیابی اقتصادی نیستند بلکه توسط احساسات ما سامان می‌پذیرند. تقریباً همه کسانی که سیگار می‌کشند از آسیب‌های آن آگاهند اما سیگار کشیدن را «دوست دارند»! آرتور آسا برگر، استاد ارتباطات دانشگاه سان فرانسیسکو، سیگار کشیدن را یک «آیین» می‌داند و آیین چیزی نیست جز به نمایش درآوردن یک قصه، به تعبیر جاناتان گاتشال، انسان یک «حیوان قصه‌گو» است، حتی سیگار کشیدن هم قصه‌ای دارد، گرچه شاید گاهی هم تعبیر زیگموند فروید درست باشد که «گاهی یک سیگار، فقط یک سیگار است!» بسیاری از رفتارهای پرخطر و روابط آسیب‌رسان صرفاً بر پایه قصه‌های درونی ادامه می‌یابند، به همین دلیل، «آلن دو باتن» فیلسوف سوئیسی-انگلیسی برای نقد رومانتیسمی که روابط صمیمانه را دچار تنش و ناکامی می‌کند دست به قصه نوشتن برده است و چندین قصه عاشقانه فیلسوفانه نوشته است.

وقتی به انسان‌ها اطلاعات منطقی می‌دهیم با نیمی از مغزشان ارتباط برقرار می‌کنیم و نمی‌توانیم بر موضوعاتی که بسترِ قدرتمند احساسی دارند اثر بگذاریم، اما قصه‌ها تمامیت مغز را در برمی‌گیرند و بر انگیزش هیجانی و تصمیمات عاطفی ما هم اثر می‌گذارند. اینجاست که مربی یا درمانگری که قرار است مدیریت موضوعات عاطفی را به عهده گیرد چاره‌ای ندارد جز این که هنرمند باشد و بتواند نیمکره راست مغز را هم مخاطب قرار دهد. منظور من از هنرمند بودن این نیست که این فرد بطور رسمی دوره‌های هنری دیده باشد و حرفه هنری داشته باشد، بلکه هنرمند به این معنا که مربی بتواند از حیث «فُرم» به گونه‌ای صحبت یا رفتار کند که عواطف مراجع یا دانشجویان تحت تأثیر قرار دهد. «میلتون اریکسون»، روانپزشک هیپنوتراپیست

آمریکایی، چنین فردی بود. او با ژست و لحنی خاطره‌تعمیر می‌کرد و قصه می‌گفت که مراجعانش «غرق» گفته‌های او می‌شدند و میلتن اریکسون این «غرق شدن» را که محصول هنر قصه‌گوست، هیپنوتیزم می‌نامید. شاید کاربردی‌ترین هنر در فضای روان‌درمانی همین هنر قصه‌گویی باشد چرا که با کمترین امکانات و تقریباً در هر فضایی قابل اجراست.

من راز ماندگاری کتبی همچون عهد عتیق، عهد جدید، قرآن و مثنوی را نیز در استفاده از «قصه» می‌دانم: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ».

دکتر محمدرضا سرگلزایی - روان‌پزشک

تهران - اسفند ماه ۱۳۹۹

Dr Sargolzaei.com

### پی‌نوشت:

قصه‌های این کتاب در زمان‌ها و احوالات متفاوتی نوشته شده‌اند.

«درماندگی‌های درمان‌گرانه» را سال ۱۳۸۶ نوشتم، «جمهوری فدرال آدمک‌ها» را سال ۱۳۹۰ و «کابوس‌های یک کاهن پسامدرن» را سال ۱۳۹۶.